

اقتصاد سیاسی شرکت های چندملیتی و دولت توسعه گرا

سید داود آقایی*

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

علیرضا اکبریان

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۴/۲ - تاریخ تصویب: ۸۷/۱۱/۲۸)

چکیده:

با ظهور شرکت‌های فراملی و جایگاه آنها در اقتصاد سیاسی بین‌الملل تحول مفهومی عظیم در دیپلماسی و تعامل میان بازیگران رخ داده و اینک با ورود این شرکت‌ها به عرصه روابط بین‌الملل، غیر از دیپلماسی دولت - دولت دو جنبه دیگر به دیپلماسی افزوده شده و آن دیپلماسی شرکت - دولت و شرکت - شرکت است. همچنین این مسأله اثبات می‌شود که شرکت‌های فراملی با ورود به عرصه بین‌المللی لزوماً موجبات توسعه در کشورهای جهان، بالاخص کشورهای در حال توسعه را فراهم نمی‌آورند، بلکه تعامل آنها با دولت توسعه‌گرا که مخصوص کشورهای در حال توسعه است، این نوع دولت و نحوه تعامل آن با شرکت‌های فراملی می‌تواند توسعه در این کشورها را موجب می‌شود.

واژگان کلیدی:

اقتصاد سیاسی بین‌الملل، دولت توسعه‌گرا، شرکت‌های چند ملیتی، سرمایه‌گذاری خارجی،

جهانی‌شدن

مقدمه

بدون تردید، توسعه و توسعه اقتصادی در جنبه‌های گوناگون، یکی از دغدغه‌های اصلی رهبران کشورهای مختلف است. در این بین، کشورهای کم توسعه یافته و توسعه نیافته هم برای هرچه سریع‌تر فراهم آمدن بسترهای پیشرفت اقتصادی خود را درگیر این مسائل می‌بینند. همواره در مباحث اقتصادی کمبود سرمایه به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل توسعه نیافتگی کشورها مطرح بوده است. به عبارت دیگر، رشد و توسعه اقتصادی بدون انباشت سرمایه امکان پذیر نخواهد بود. یکی از مهم‌ترین راهکارهایی که می‌توان برای توسعه اقتصادی در این کشورها متصور بود، سرمایه‌گذاری خارجی و ورود تکنولوژی به این کشورهاست. از مهم‌ترین شاخص‌های ورود سرمایه به کشورهای جهان سوم، سرمایه‌گذاری شرکت‌های چند ملیتی (فراملی) است. از آنجا که شرکت‌های چند ملیتی می‌توانند نقشی به سزا در توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه داشته باشند بررسی نتایج فعالیت آنها بسیار مهم است.

امروزه روابط بین‌الملل از حالت صرف امنیتی و نظامی خارج شده و ماهیت اقتصادی به خود گرفته است به همین خاطر، شرکت‌های فراملی اهمیتی دوچندان یافته‌اند و تمام کشورها سعی در جذب سرمایه‌گذاری این شرکت‌ها در سرزمین شان را دارند. از جمله ویژگی‌های جهانی شدن اقتصاد، از میان رفتن مرزهای سرزمینی و سیالیت سرمایه و تولید است و این شرکت‌های فراملی با عمل به این مهم، در تسریع روند جهانی شدن گام برمی‌دارند. در این میان، کشورهای در حال توسعه برای دستیابی به توسعه اقتصادی سریع نیازمند جذب سرمایه و تکنولوژی پیشرفته هستند که ظهور این شرکت‌ها برای آنان می‌تواند فرصتی ارزشمند باشد. در این زمان اگر کشوری در جذب سرمایه این شرکت‌ها ناتوان باشد، بی‌شک از لحاظ اقتصادی زیان‌هایی جبران‌ناپذیر را متحمل خواهد شد. در این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که در چارچوب اقتصاد سیاسی، شرکت‌های فراملی چه تأثیری بر توسعه کشورهای در حال توسعه دارند؟

بنابراین، ابتدا شرکت‌های چند ملیتی در چارچوب اقتصاد سیاسی بین‌الملل بررسی می‌شوند. سپس با تعریف و معرفی مفهوم توسعه و بررسی نوعی از دولت به نام دولت توسعه‌گرا که در بعضی از کشورهای در حال توسعه پدید آمده است، سعی داریم چگونگی شکل‌گیری، کارایی و اهداف آن را نشان دهیم. پس از آن به مبحث اصلی مقاله یعنی تأثیرگذاری شرکت‌های چند ملیتی بر کشورهای در حال توسعه و بویژه بر دولت توسعه‌گرا پرداخته می‌شود.

اقتصاد سیاسی شرکت‌های فراملی

اقتصاد سیاسی از مفاهیم بسیار پیچیده و مناقشه‌انگیز در علوم اجتماعی است. این ویژگی در خصوص مفهوم جدیدتر اقتصاد سیاسی بین الملل نیز صادق است. نخستین بار اصطلاح اقتصاد سیاسی بوسیله پیروان مکتب مرکانتیلیسم (سوداگری) عنوان شد و سپس مورد بحث علمای کلاسیک اقتصاد نظیر پتی (Petty)، کوئیزنای (Quesnay)، آدام اسمیت (Adam Smith)، دیوید ریکاردو (David Ricardo) و سی (Say) قرار گرفت. برخی اصطلاح اقتصاد سیاسی را به معنای بکارگیری نظریه خاص اقتصادی برای توضیح رفتار اجتماعی به کار گرفته و گروهی دیگر از این اصطلاح برای اشاره به پرسش‌های داده شده از کنش و واکنش فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی استفاده کرده‌اند (تقوی ۱۳۷۹: ۲۱).

اقتصاد سیاسی بین‌الملل به عنوان حوزه مطالعاتی بر دو نوع وابستگی متقابل دلالت دارد: نخست، وابستگی متقابل میان حوزه سیاست و حوزه اقتصاد، همان‌طور که راجر توز بیان می‌کند: «به طور هم‌زمان سیاست، اقتصاد را می‌سازد و اقتصاد نیز سیاست را» (Tooze, 1997: 215). دوم، وابستگی متقابل امور داخلی و بین‌المللی؛ یعنی هیچ تمایزی میان امور بین‌المللی و امور ملی و داخلی کشورها وجود ندارد. این مسأله باعث می‌شود که مرزهای ملی و بین‌المللی کم رنگ شوند. بدین ترتیب، اقتصاد سیاسی بین‌الملل حوزه مطالعاتی یا شیوه‌ای خاص از اندیشه درباره روابط بین‌الملل است که پیوند سیاست - اقتصاد و ملی - بین‌المللی را مدنظر قرار می‌دهد (حاجی‌بوسفی، ۱۳۸۶: ۱۰۰).

در تعریف شرکت های چندملیتی نیز باید گفت که پس از جنگ جهانی اول پدیده‌ای در عالم حقوق، سیاست و اقتصاد تحت عنوان شرکت های چندملیتی ظاهر شده که در زبان انگلیسی به آن «Companies multinational» می‌گویند. طبق تعریف فرهنگ‌های حقوقی، آنها شرکت‌هایی هستند که بین دو یا چند کشور به امور تجاری می‌پردازند و در واقع دامنه فعالیتشان به خارج از مرزهای یک کشور گسترده است. طبق این تعریف، یک شرکت زمانی می‌تواند چندملیتی باشد که به جز کشور متبوع در یک یا چند کشور خارجی نیز به فعالیت مشغول باشد. شرکت های چندملیتی امکانات تولیدی یا خدماتی را در خارج از کشور مبدأ اختیار یا کنترل می‌کنند و در واقع مؤسسات تجاری هستند که مالکیت یا فرایند تولید آنها در بیش از یک کشور قرار دارد. تعریف دیگر، شرکت چندملیتی را کمپانی عظیم و با سرمایه متمرکز می‌داند که فعالیتش در کشورهای مختلف پراکنده است. صفت چند ملیتی ممکن است به علت وجود یکی از دو حالت زیر به چنین شرکتی داده شود. در حالت اول، شرکت مادر با سرمایه خود شروع به فعالیت در کشورهای متعدد از طریق تشکیل شعبات یا ایجاد شرکت های وابسته می‌نماید. این شعبات با درجه‌ای از استقلال از طرف کمپانی مادر هدایت و

اداره می‌شوند. در حالت دوم، شرکت مادر برای فعالیت در کشور مورد نظر سرمایه‌های داخلی آن کشور را نیز به مشارکت می‌گیرد. به این ترتیب، ظاهراً سرمایه ملیت‌های مختلف در کنار هم بوسیله شرکت مادر به کار گرفته می‌شود (کاظمی ۱۳۸۴: ۲۰).

از دید سوزان استرنج، شرکت‌های فراملی از اوایل دهه ۱۹۸۰ بعنوان قدرت‌های مسلط بر فن‌آوری، دسترسی به سرمایه در گردش و دارا بودن عنوان تجاری و شبکه توزیع جهانی مورد توجه بسیاری از دولت‌ها اعم از توسعه یافته و در حال توسعه قرار گرفتند. این شرکت‌ها به گونه‌ای طرف مذاکره دولت‌ها واقع شده‌اند که چنانچه شرکت‌های فراملی علاقه‌ای به مذاکره با برخی دولت‌ها بویژه دولت‌های در حال توسعه نداشته باشند، این دولت‌ها شانس کمی برای اجرای موفق برنامه‌های توسعه اقتصادی و توفیق در رقابت‌های آینده خواهند داشت. به عبارت دیگر، چنانچه شرکت‌های فراملی برای گذر از دروازه چنین کشورهایی تمایل نداشته باشند، این کشورها برای ادامه رقابت با دیگر حکومت‌های دارای سهم در بازارهای جهانی ناکام خواهند ماند. حتی اگر شرکت‌هایی نیز جویای راه‌یابی به این کشورها باشند، دولت ناچار است در مورد شرایطشان با آنها به گفتگو بنشیند.

بنابراین، اهمیت فرایند دیپلماسی بین کشورها و شرکت‌های فراملی تنها یک وجه قدرت روبه افزایش شرکت‌ها و دیگر بازیگران غیرکشوری و متقابلاً کاسته شدن از اقتدار کشور در اقتصاد و جامعه جهانی است (استرنج، ۱۳۷۹: ۴۱۵). وی با اشاره به حقایقی چون اتحاد شرکت‌های فراملی و پدیده ادغام‌ها و تملک‌های فرامرزی، بین‌المللی شدن تولید، رشد بازارهای مالی و سرمایه‌ای و نقش مؤسسات و نهادهای غیردولتی در آنها معتقد است که تحولی اجتناب ناپذیر در دیپلماسی در حال تجربه است (Strange, 1994: 104).

در واقع، می‌توان گفت از بارزترین ویژگی‌های روند جهانی شدن، ظهور شرکت‌های عظیم و گول‌پیکر است که در اقتصاد ملی کشورهای سراسر جهان فعالیت دارند و بر این اقتصادها تأثیر می‌گذارند. این شرکت‌ها که از جمله طلایه‌داران جهانی شدن اقتصاد به شمار می‌روند موسوم به شرکت‌های فراملی هستند. پیش از آنکه کسی از جهانی شدن سخنی به میان آورد این شرکت‌ها، مرزهای ملی را درنوردیده و وابستگی میان دولت‌ها و کشورهای مختلف را به شدت افزایش داده‌اند (طلایی، ۱۳۷۹: ۸۵۵).

این شرکت‌ها به منظور گسترش فعالیت‌های خود در سراسر جهان و سرمایه‌گذاری در قطب‌های صنعتی کشورهای در حال توسعه و روبه رشد و استفاده از امکانات آنها در کشورهای مختلف اقدام به تأسیس یک شرکت فرعی می‌کنند. این شرکت‌ها طبق قانون تجارت یک کشور تأسیس می‌شوند و لذا می‌توان گفت شرکت‌های فراملی مشخص‌کننده کشور مادری است که شرکت در آن تأسیس شده است. هدف نهایی شرکت‌های فراملی

توسعه روزافزون و کسب سود بیشتر در هر گوشه از جهان است. بدیهی است، شرکت فراملی این کسب سود را برای شرکت مادر در اولویت قرار داده و سودآوری شرکت‌های تابعه در مرحله بعدی اولویت‌ها قرار دارد. شرکت‌هایی چون آی.تی.تی، کوکاکولا، زایس و زیمنس از آلمان، فیلیپس از هلند، تویوتا از ژاپن، رنو و پژو از فرانسه، شل از انگلیس از جمله شرکت‌های بزرگ فراملی هستند که تأثیراتی عمده بر نظام سرمایه‌داری جهانی می‌گذارند (کلمیس و ولف، ۱۳۸۱: ۳۱-۳۰). بنابراین با حوزه‌ای سروکار داریم که از تلفیق عرصه‌های اقتصاد بین‌الملل، سیاست بین‌الملل، اقتصاد داخلی ملی و سیاست داخلی ملی حاصل می‌شود که قبلاً از یکدیگر متمایز بودند.

مفهوم توسعه و دولت توسعه‌گرا

توسعه در طول زمان، حامل معانی مختلف بوده است. مفهوم کلی توسعه، تغییرات تدریجی و پیشرفت از حالتی ابتدایی به سوی حالتی تکامل یافته و نهایی است (طالقانی، ۱۳۷۵: ۳۵). در واقع توسعه شامل عنصری از بازانندیشی است که در بردارنده طیفی از کارهای زیربنایی (مثل راه‌آهن، جاده‌ها، سدها، کانال‌ها) گرفته تا سیاست صنعتی، دولت رفاه، سیاست اقتصادی جدید، اقتصاد استعماری و مدیریت تقاضای کینزی است. اولویت‌ها و دغدغه‌های توسعه از قبیل جهانی شدن، فقر، آگاهی جنسیتی و مدیریت زیست محیطی نیز تا حدودی مشترک هستند (پالان، ۱۳۸۶: ۳۰۵).

روستو توسعه را این‌گونه تعریف می‌کند: «توسعه فرایندی است چندمرحله‌ای که از مراحل اولیه چون سنتی، انتقالی، خیز و بلوغ می‌گذرد و سرانجام به عالی‌ترین مرحله رشد اقتصادی یعنی مصرف انبوه می‌رسد». ولی این تعریف به مسائلی نظیر فقر و بیکاری و نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی کشورها توجه نمی‌کند (حقیقی، ۱۳۸۵: ۱۰۰).

مایکل تودارو نیز توسعه را جریانی چند بعدی می‌داند که مستلزم تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی، طرز تلقی مردم، نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه‌کن کردن فقر مطلق است. به نظر وی زمانی می‌توان مدعی وقوع توسعه در کشوری شد که مجموعه نظام اجتماعی هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی در داخل آن کشور از حالت نامطلوب خارج شده و به سوی وضعیتی بهتر از نظر مادی و معنوی تغییر یابد. تودارو وضعیت بهتر را براساس سه ارزش: تأمین معاش، افزایش اعتماد به نفس و آزادی افراد جامعه تعریف می‌کند (ازکیا، ۱۳۷۷: ۸). گی‌روشو نیز توسعه را این‌گونه بیان می‌کند: «توسعه عبارت است از همه کنش‌هایی که به منظور سوق دادن جامعه به

سوی تحقق مجموعه‌ای منظم از شرایط زندگی جمعی و فردی صورت گیرد که در ارتباط با بعضی ارزش‌های مطلوب تشخیص داده شده‌اند». به عبارت دیگر، توسعه امر نسبی تعریف شده است که به ارزش‌ها و فرهنگ خاص در جامعه بستگی دارد (زاهدی، ۱۳۸۲: ۱۲۵).

بطور کلی، اصطلاح توسعه از تفکر توسعه مدرن بعد از جنگ و در طول سال‌های جنگ سرد رایج شد. در این دوره، رقابت بین سرمایه‌داری و کمونیسم، دو استراتژی رقیب در یک طرف اقتصاد توسعه غربی و طرف دیگر، انواع برنامه‌ریزی متمرکز شوروی تشویق می‌شد. در این فضای عمومی، معنای اصلی توسعه رسیدن به کشورهای پیشرفته صنعتی بود (پالان، ۱۳۸۶: ۳۰۶).

الف- رویکردهای مختلف توسعه

۱- رویکرد مبتنی بر رشد که به اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک وابسته است و طرفدار رشد اقتصادی بدون توجه به مسائل عدالت اجتماعی، کاهش فقر، کاهش فاصله طبقاتی است؛

۲- رویکرد مبتنی بر مدرنیسم که طرفدار تغییرات ساختاری در راستای تبدیل جوامع سنتی به مدرن است؛

۳- رویکرد مارکسیستی و چپ‌گرای توسعه که طیفی از دیدگاه‌های مارکسیستی قدیم و جدید، از گذار انقلابی به جامعه سوسیالیستی تا راه رشد غیرسرمایه‌داری و نظریه وابستگی و قرائت‌های امروزی جامعه‌شناسی انتقادی را در برمی‌گیرد؛

۴- رویکرد لیبرالیستی و نئولیبرالیستی که طرفدار توسعه انسان محور است، برحفظ محیط زیست تأکید دارد و در قالب طرفداری از توسعه انسانی و توسعه پایدار مطرح می‌شود؛

۵- رویکرد جهانی شدن و جهان‌گرایی که بر یکپارچگی اقتصادی و همگرایی فرهنگی جوامع و بر لیبرالیسم اجتماعی و دموکراسی تأکید دارد و در چارچوب نئوکارکردگرایی جای می‌گیرد (پالان، ۱۳۸۶: ۳۱۴).

ب- توسعه از دیدگاه اقتصادی

عموماً توسعه اقتصادی عبارت است از تبدیل جامعه کم درآمد که عمدتاً از تکنولوژی‌های سنتی استفاده و محصولات اولیه تولید می‌کند به جامعه‌ای با درآمد بالا که از تکنولوژی جدید برای تولید محصولات اولیه و انواع مختلف محصولات صنعتی استفاده می‌کند. اهمیتی که به صنعتی شدن در این تعریف داده شده تمایز بین رشد و توسعه را مشخص می‌کند و شاید بتوان از طریق تکنولوژی‌های کارآمد در بخش‌های تولیدکننده مواد خام به توسعه دست یافت. همچنین توسعه اقتصادی فرایندی است که در طی آن مبانی علمی و فنی تولید از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن متحول می‌شوند (ازکیا، ۱۳۷۷: ۱۸).

در توسعه اقتصادی، سهم سرمایه‌گذاری در افزایش هزینه‌های ملی افزایش می‌یابد و ساخت توسعه تغییر یافته و متنوع‌تر می‌شود. بخش بازرگانی خارجی، سهمی بیشتر در صادرات کسب می‌کند و بودجه دولت متناسب با درآمد ملی افزایش می‌یابد. جمعیت نیز در اثر کاهش مرگ و میر به سرعت زیاد می‌شود (تقوی، ۱۳۷۹: ۲۰۷).

ج- اهداف توسعه اقتصادی

توسعه اقتصادی فرایندی است که طی آن شالوده‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه دگرگون می‌شود؛ به نحوی که حاصل چنین دگرگونی و تحولی در درجه اول کاهش نابرابری اقتصادی و تغییراتی در زمینه‌های تولیدی، توزیع و الگوهای مصرف جامعه خواهد بود (ازکیا ۱۳۷۷: ۱۸).

بطور کلی اهداف توسعه اقتصادی را می‌توان به اختصار و به شرح زیر بیان کرد:

(الف) افزایش عملکرد تولید و بهره‌وری؛

(ب) تساوی و برابری عایدات، خدمات عمومی و استحصال نهاده‌های تولیدی؛

(ج) افزایش اشتغال مفید و مناسب؛

(د) مدیریت مناسب در بهره‌وری منابعی چون زمین، آب و سایر منابع طبیعی و مادی

تجدیدشونده؛

(ه) مشارکت افراد در توسعه و سازندگی (طالقانی ۱۳۷۵: ۳۶).

پس از مفهوم توسعه به معرفی و بررسی دولت توسعه‌گرا می‌پردازیم. ایده‌ی بنیادین و مفهوم دولت توسعه‌ای را می‌توان در مباحث مرکانتلیستی فردریک لیست در خصوص نیاز کشورهای کم توسعه به استفاده از ابزارهای غیرطبیعی برای رسیدن به کشورهای پیشرفته به منظور دستیابی به توسعه اقتصادی و آماده‌سازی کشور برای قرارگرفتن در جامعه جهانی آینده مشاهده کرد. دولت توسعه‌ای از دید وی دارای چند ویژگی مهم است که عبارتند از: نخبگان مصمم برای تحقق اهداف توسعه، استقلال نسبی دولت، بورورکراسی اقتصادی قوی و رقابتی، جامعه مدنی ضعیف، توانمندی لازم برای مدیریت مؤثر منافع بخش خصوصی، بهره‌گیری از ابزار سرکوب در پیشبرد توسعه همراه با توجه به رفاه عمومی و حفظ مشروعیت قانونی (لفت و بیچ، ۱۳۸۴: ۲۱۵).

نظریه نئولیستین اضافه می‌کند که توسعه‌های دیرهنگام بطور روزافزون مشکل‌تر و فرآیند جداسازی برای آنها قاطع‌تر شده است. لذا استراتژی توسعه «سیاسی‌تر» می‌شود. این بدین معناست که عاملیت‌های اجتماعی توسعه، دیرهنگام تغییر یافته و از بخش خصوصی به حمایت دولتی تا اندازه‌ای مرکانتلیستی در شکل دولت‌های ناسیونالیست قدرتمند بدل شده است. نظریه نئولیستین، موفقیت کشورهای آسیای شرق را با ارجاع به نقش استراتژیک دولت در

رام کردن نیروهای داخلی و بین‌المللی و سوق دادن آن‌ها به نفع اقتصاد ملی عبارت "دولت توسعه‌گر" (Developmentalist State) را برای این منظور بکار می‌برد. قابل ذکر است که دولت توسعه‌گرا نقشی متفاوت از دولت رفاه‌گرا در کشورهای پیشرفته دارد. دولت رفاه‌گرا به حفظ عقلانیت بازار بوسیله اقداماتی برای حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر در نتیجه عقلانیت بازار کمک می‌کند. دولت توسعه‌گرا، در مقابل، عقلانیت بازار را به منظور تعقیب سیاست صنعتی شدن محدود می‌کند (Wade, 1994:31).

به نظر می‌رسد هر آنچه که درباره جهانی شدن گفته می‌شود باعث تحولی ساختاری در نقش دولت شده است. این تحول نقش دولت نه تنها در کشورهای توسعه یافته بلکه در بخشی از کشورهای در حال توسعه نیز رخ داده است. در دولت‌ها ایجاد فضای جدید، تحت تأثیر فشار نیروهای اقتصادی و اجتماعی داخلی و بین‌المللی به تقویت و توسعه روندهای جهانی شدن بویژه در ابعاد اقتصادی آن کمک کرده‌اند. در واقع، اقتدار و کارآمدی نهادهای اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی و منطقه‌ای مرهون ظرفیت‌های بالای دولت‌ها است. جهانی شدن اقتصاد اگر تهدیدهایی را متوجه دولت کرده فرصت‌هایی نیز برای ایفای نقش به این نهاد اعطا کرده است. به عبارت دیگر، دولت در فرآیند توسعه اقتصادی و ادغام مؤثر در اقتصاد جهانی نقش مرکزی و محوری دارد. این نقش نه در شکل عامل مستقیم فراهم‌کننده رشد و توسعه، بلکه بعنوان عامل تحریک‌کننده، تسریع‌کننده و تسهیل‌کننده توسعه و مدیریت آن قابل توجه است (Axtaun, 1996: 132).

نظریه دیگر که قرابت معنایی بسیار با نظریه دولت توسعه‌گرا دارد، نظریه اقتدارگرایی بوروکراتیک اودانل است. این نظریه از قوی‌ترین چالش‌ها علیه این انگاره است که شرکت‌های فراملی تأثیراتی خیرخواهانه برای توسعه سیاسی و اقتصادی بویژه در آمریکای لاتین دارند. این نظریه به علاقه‌مندی طبقات حاکمه در جوامع جهان در حال توسعه به راه‌حل‌های اقتدارگرایانه برای عملی ساختن استراتژی‌های خاص توسعه و بویژه صنعت معطوف به صادرات اشاره می‌کند که بیش از سایر استراتژی‌ها مستلزم نظم اجتماعی است. این استدلال بر آن است که تنها زمانی می‌توان از مشارکت شرکت‌های فراملی در کشورهای جهان در حال توسعه اطمینان یافت که محیط تجاری قابل قبول برای عملیات آنها وجود داشته باشد و این رژیم‌های مقتدر در فراهم آوردن این محیط مستعدتر عمل می‌کنند. بنابراین، خواه شرکت‌های فراملی در سیاست داخلی کشورهایی که در آنها سرمایه‌گذاری کرده‌اند، دخالت کنند یا نه، حضور آنها با رژیم‌های مقتدر بوروکراتیک همخوانی بیشتر دارد. این امر بسیاری را بر آن داشته تا بگویند تحت شرایط نظام سرمایه‌داری، صنعتی شدن تنها برای کشورهای در حال توسعه‌ای میسر است که رژیم‌های مقتدر بوروکراتیک آنها بتوانند فرایند تولید، بویژه نیروی کار

را چنان سازمان دهند که مطالبات شرکت‌های فراملی و بازارهای جهانی را برآورند (O. Donnel, 1979: 103).

این نظریه براساس تجربه آن دسته از کشورهای درحال توسعه مطرح شده که بشدت درگیر مسایل ناشی از توسعه‌ی اقتصادی بوده‌اند. ویژگی‌های اینگونه دولت‌ها عبارتند از: حاکمیت بوروکرات‌ها، انحصار سیاسی، انحصار اقتصادی، سیاست‌زدایی و تعمیق سرمایه‌داری وابسته. اودانل معتقد است که رهیافت تاریخی - ساختاری کاردوسو برای بررسی رابطه متقابل سرمایه‌داری وابسته و الگوی سلطه‌ی سیاسی آن (دولت) می‌تواند مفید باشد. این نوع دولت‌ها در جوامعی ظهور کردند که دنبال صنعتی شدن بودند، اما چون سرمایه کافی را برای این کار نداشتند، به شدت به کمک‌های فنی و مالی خارجی نیازمند بودند. از سوی دیگر، پس از آنکه به میزانی از رشد اقتصادی دست یافتند، دولت‌های مزبور از خودمختاری بیشتر در مقابل عوامل و سرمایه‌های خارجی برخوردار شدند، در این مرحله است که اتحاد مثلث بین دولت، سرمایه خارجی و سرمایه داخلی شکل می‌گیرد (ساعی، ۱۳۸۰: ۲۱۹-۲۱۷).

پس از بررسی و توضیح اقتصاد سیاسی شرکت‌های فراملی، توسعه و دولت توسعه‌گرا در ادامه به بحث اصلی و پاسخ به سوال اصلی مقاله یعنی تاثیر شرکت‌های فراملی در فرآیند توسعه‌ی کشورهای درحال توسعه با تاکید بر نوع خاص دولت توسعه‌گرا پرداخته می‌شود.

تاثیر شرکت‌های فراملی بر کشورهای در حال توسعه و به‌طور خاص دولت توسعه‌گرا

در عصر جهانی شدن، شرکت‌های فراملی بعنوان بازیگران نظام بین‌الملل و اقتصاد جهانی از قدرت بسیار جهت تأثیرگذاری برخوردار شده‌اند؛ بطوریکه تا اوایل دهه ۱۹۹۰ حدود ۳۷ هزار شرکت فراملی وجود داشت که بر بیش از ۲۰۰ هزار شرکت وابسته خارجی در کشورهای مختلف جهان کنترل داشته و معادل ۴/۸ تریلیون دلار کالا به فروش می‌رسانند. به گفته برخی از مفسران، این نهادها در حال حاضر چنان قدرتی در اقتصاد جهانی به هم زده‌اند که باید توجه خود را روی این مسئله متمرکز سازیم که این نهادها به چه نحوی حاکمیت را تضعیف کرده و هرچا که می‌خواهند با فراغ بال سرمایه‌گذاری می‌کنند. شواهد نشانگر این است که رشد و توسعه سرمایه‌داری جهانی هم دوش با رشد و توسعه شرکت‌های فراملی است و به این سادگی نمی‌توان گسترش حوزه تولید شرکت‌های فراملی را از حوزه گسترش سرمایه‌داری جهانی جدا کرد. به همین دلیل می‌توان ادعا کرد که جهانی شدن اقتصاد، روی دیگرش گسترش شرکت‌های فراملی است (تائب، ۱۳۷۹: ۵-۴۳۲).

کشورهای درحال توسعه نیز به شکلی فزاینده توجه شرکت‌های فراملی را به خود جلب می‌کنند و در واقع علل اصلی گسترش شرکت‌های فراملی به ویژه در کشورهای درحال

توسعه متکی به این ابعاد است: اول، اطمینان از فراهم بودن مواد اولیه و ضروری؛ دوم، نظارت بر بازارهای خارجی برای تسهیلات صدور کالا و در اختیار گرفتن نبض آنها؛ سوم، عدم نیاز به پیش‌بینی رقابت از سوی شرکت‌ها و سازمان‌های کوچک محلی؛ و چهارم، سود فراوان حاصل از نیروی کار ارزان. امروزه طبق آمار درآمد ۳۵۰ شرکت غول‌پیکر جهان با قریب به یک سوم جمع تولید ناخالص ملی پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری دنیا برابری می‌کند. ولی فقط بزرگ بودن این شرکت‌ها نیست که اهمیت دارد، بلکه رشد این شرکت‌ها نمایانگر ایجاد تحول و جابه‌جایی کیفی در اقتصاد سیاسی جهانی است. امروزه جریان سرمایه‌گذاری‌ها آن چنان سیال و متحرک است که مرزهای ملی نادیده انگاشته می‌شود و لذا فعالیت اقتصادی را می‌توان به راحتی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر در جهان انتقال داد. به علاوه تأثیر شرکت‌های فراملی بر مصرف نیز آن چنان شدید است که در حال حاضر بازارها یک ویژگی جهانی به خود گرفته‌اند (کیلی و مارفیلد، ۱۳۸۰: ۴۷).

قدرت تأثیرگذاری شرکت‌ها سبب شده است تا فعالیت شرکت‌های فراملی در کشورهای در حال توسعه به ایدئولوژی و ساختار قدرت و دولت به دیده انتقادی و تا حدی بی‌اعتنایی بنگرد و این سؤال را مطرح می‌کند که آیا دولت‌ها ظرفیت و توانایی لازم برای تنظیم عقلانی بازارهای جهانی را دارند که بطور فزاینده در حال ایجاد است یا نه (امام‌زاده، ۱۳۷۹: ۵۸۲). در واقع می‌توان گفت پاسخ به این پرسش که آیا دولت - ملتها هنوز از نظر مدیریت اقتصادی اهمیت دارند یا نه؟ آن‌گونه که «کارنوی» و دیگران می‌گویند جواب مثبت قاطع نیست بلکه پاسخ مثبت محتاطانه‌تر است. به نظر می‌رسد قدرت دولت - ملت در سازماندهی حیات اقتصادی در قبال این شرکت‌ها به شکل نظام یافته کاهش می‌یابد که در این مورد نباید راه مبالغه پیمود (آکسفورد، ۱۳۷۸: ۱۹۳).

به هر جهت در ارتباط با سرمایه‌گذاری و تأثیرگذاری شرکت‌های فراملی جهت توسعه اقتصادی در کشورهای در حال توسعه به دلیل آثار مثبت و منفی که این شرکت‌ها می‌توانند در کشور میزبان داشته باشند؛ موافقان و مخالفانی وجود دارد:

الف- موافقان سرمایه‌گذاری شرکت‌های فراملی در کشور میزبان

موافقان سرمایه‌گذاری شرکت‌های چند ملیتی بر پرکردن فاصله‌ها تأکید دارند و سرمایه‌گذاری خارجی را راهی برای از میان برداشتن تفاوت میان مقادیر موجود و مقادیر لازم برای رسیدن به هدف‌ها و نیازهای توسعه اقتصادی می‌دانند. طبق باور این عده سرمایه‌گذاری خارجی بر کمیت‌هایی مانند پس‌انداز، ذخایر ارزی، دریافتی‌های دولت، تحصیل مهارت‌ها و

دانش فنی، تامین بازار، حضور در اقتصاد جهانی و بازارهای مالی و بین‌المللی و... اثر مثبت دارد.

از استدلال‌های دیگر در حمایت از نقش شرکت‌های چندملیتی در توسعه، اقتصادی کشورهای در حال توسعه سهم رو به افزایش سرمایه‌گذاری خارجی از طرف شرکت‌های چندملیتی است. سهم سرمایه‌گذاری خارجی از شرکت‌های چندملیتی به سرعت افزایش یافته است؛ بطوری که از سال ۱۹۷۱ مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم این شرکت‌ها در خارج به حدود ۱۵۸ میلیارد دلار رسید. در سال ۱۹۸۰ به ۵۰۰ میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۵ به ۲۷۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت (درصد رشد سرمایه‌گذاری مستقیم از ۱٪ در اوایل دهه ۱۹۸۰ به ۳۴٪ در سال‌های ۹۰-۱۹۸۵ و حدود ۱۲٪ در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۰ و به ۴۰٪ در سال ۱۹۹۵ رسید) (الهی، ۱۳۸۲: ۱۶۶). البته این استدلال بر این پیش‌فرض استوار است که این شرکت‌ها برای سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه از منابع مالی خارجی خود استفاده می‌کنند یا به عبارتی دیگر برای سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه سرمایه وارد این کشورها - نمایند (الهی، ۱۳۸۱: ۳۱).

از دیگر استدلال‌ها در حمایت از فعالیت شرکت‌های چندملیتی در راستای اقدام کشورهای در حال توسعه برای اخذ وام‌ها و قرض‌های متعدد بویژه از کشورهای شمال است تا آنجا که اخذ همین وام‌ها نه تنها گرهی از مشکلات اقتصادی در حال توسعه را ننگشوده بلکه خود سبب ساز بحران بدهی‌ها در دهه ۱۹۸۰ شد. زیرا معمولاً کمک‌ها و وام‌های خارجی با نیت فشارهای سیاسی ضمنی و صریح به کشورهای جنوب اعطا می‌شود. از طرف دیگر، بازپرداخت این بدهی‌ها لافل در کوتاه مدت برای کشورهای در حال توسعه مقدور نیست در حالی که هرچه مدت زمان بازپرداخت دیون خارجی به تأخیر می‌افتد بهره بیشتر به آن تعلق می‌گیرد و این مسئله با توجه به اقتصاد عمدتاً تک‌محصولی و پر از نوسان کشورهای در حال توسعه زیان‌آور است. اما در زمینه سرمایه‌ورودی شرکت‌های چندملیتی به کشورهای توسعه نیافته مسئله متفاوت و متمایز است. اگر شرکت چندملیتی سرمایه خود را در کشوری از دست بدهد تنها خود متضرر شده است، ضمن این که همین مسئله خود می‌تواند توجیهی باشد که شرکت چندملیتی بعد از سرمایه‌گذاری در کشوری برای جلوگیری از ورشکستگی و یا ترس از دست دادن سرمایه اولیه، مدام سرمایه بیشتر به کشور میزبان برای فعالیت بیشتر شرکت خود روانه کند (ساعی، ۱۳۸۳: ۸۲).

ب- مخالفان سرمایه گذاری شرکت های فراملی در کشور میزبان

یک دید کلی نگر با استناد به مطالعات مرکز پژوهش های مسائل جنوب، برخی انتقاداتی را هم به فعالیت شرکت های چند ملیتی و سرمایه گذاری مستقیم خارجی وارد می داند که از آن جمله می توان به چند مورد اشاره کرد: ۱- اثرات تخریبی و منفی بر محیط رقابتی؛ ۲- دلسردی از شرکت های داخلی با توجه به عدم امکانات کافی و رقابت با شرکت های قدرتمند خارجی؛ ۳- قدرت بالای شرکت های چند ملیتی در بازار که منجر به قیمت گذاری غیررقابتی و عدم کارایی در تخصیص منابع می شود؛ ۴- اختلال در الگوی مصرف بومی با توجه به علائم تجاری فریبنده شرکت ها (ساعی، ۱۳۸۳: ۸۷).

مخالفان معتقدند که این شرکت ها بر صاحبان سرمایه های ملی و صنایع داخلی مستقیماً آثار سوء برجا می گذارند. پل بارن روابط شرکت های فراملی را با کشورهای در حال توسعه غیرمنصفانه دانسته و معتقد است که منافع این بنگاه های اقتصادی بزرگ تنها از طریق تسلط بر منابع طبیعی و بازارهای خارجی کشورهای در حال توسعه تأمین و فراهم می شود (کاظمی، ۱۳۸۴: ۲۱). همچنین منتقدان این شرکت ها، شرکت های دارای گرایش جهانی را به مثابه اربابان غایبی می دانند که دغدغه اصلی آنان افزایش سود است و نسبت به شرایط افراد بشری بی توجه هستند. آنان استدلال می کنند که شرکتهای فراملی کشورهای فقیر را مستعمره می سازند و کشورهای ثروتمند را به تدریج به ضعف و بی ثباتی می کشانند و این در حالی است که خود به قدرتی عظیم الجثه تبدیل می شوند. شرکت های فراملی با کمک فعالیت های تبلیغاتی جمعی و سوسه انگیز، علائق و سبک و سیاق کشورهای جهان در حال توسعه را منحرف ساخته و تجملات را به ضرورت تبدیل می کنند و مادامی که هیچگونه نظارتی بر فعالیت های شرکت های فراملی صورت نگیرد، آینده کشورهای فقیر اسفبار خواهد ماند. بی عدالتی، بیکاری و سوء تغذیه تشدید و افزایش جمعیت، تمام شدن منابع طبیعی و عدم توجه به محیط زیست از جمله مسایل مورد انتظار از آنهاست که حتی دامن کشورهای ثروتمند را می گیرد (کلمیس و ولف، ۱۳۸۱: ۲۵۴).

بحث مهم و جدید هیمر هم هدف سرمایه گذاری خارجی را چنین بیان می کند که با استفاده از کنترل کامل بر سرمایه گذاری و تکنولوژی در خارج از کشور مادر، یک شرکت بزرگ بتواند به سودآوری انحصاری دست یابد در حالیکه شرکت های چند ملیتی ثروت را در سراسر جهان از طریق کارایی بیشتر افزایش می دهند اما منافع اصلی را کشور مادر تحصیل می کند در حالی که سایر بخش های جهان هزینه سود انحصاری این شرکت ها را متحمل می شوند (الهی، ۱۳۸۲: ۳۲).

همچنین در خصوص تأثیر شرکت‌های فراملی بر کشورهای در حال توسعه نظریه تی.جی بیرستکر تأثیر این شرکت‌ها را بر کشورهای در حال توسعه در سه گروه دسته‌بندی کرده است: ۱- رویکرد اقتصادی متعارف، آنچه که لال آن را رویکرد مکتب تجاری می‌نامد؛ ۲- رویکرد رادیکال یا انتقادی؛ ۳- رویکرد متعارف نو.

رویکرد متعارف بر سودآوری شرکت‌های فراملی برای کشورهای در حال توسعه تأکید دارد. این سودآوری به دو دسته سودهای مستقیم و سودهای غیرمستقیم تقسیم می‌شوند. از موارد سودآوری مستقیم این شرکت‌ها می‌توان به انتقال سرمایه، تکنولوژی و مهارت‌ها توجه کرد که در غیراین صورت یا قابل دسترسی نبوده یا می‌بایست هزینه بیشتر صرف کنند. تأثیرات غیرمستقیم شرکت‌های فراملی عبارتند از اینکه ممکن است عوامل تولید محلی را فعال‌تر نمایند و تأثیر چندگانه بر آن داشته باشند و فعالیت صادراتی آنها قیمت‌ها و تورم را پایین بیاورد.

رویکرد انتقادی یا رادیکال بر تأثیرات منفی شرکت‌های فراملی در کشورهای در حال توسعه تأکید دارند. از نظر این رویکرد این شرکت‌ها مقدار خیلی کم سرمایه وارد کشورهای جهان سوم می‌کنند و بیشتر سرمایه خود را از منابع محلی تأمین می‌کنند. خروج سرمایه تحت عناوینی چون حق الامتیاز و سود سهام و غیره خیلی بیشتر از ورود سرمایه بوسیله شرکت‌های فراملی است.

رویکرد سوم که بیرستکر آن را دورنمای متعارف نو نامیده، این است که در شرایط صرف اقتصادی، شرکت‌های چند ملیتی با افزایش تولید و ثروت سهم بسیار در افزایش رفاه جهانی دارند و اینکه بیشتر انتقادات بر شرکت‌های چند ملیتی بر پایه تئوری بنا گذاشته شده است تا حقایق (الهی، ۱۳۸۲: ۴۸-۴۳).

ج- تأثیر سرمایه‌گذاری شرکت‌های فراملی بر دولت توسعه‌گرا

در ارتباط با دولت توسعه‌گرا باید گفت حضور شرکت‌های فراملی در کشورهای میزبان، دو طرف را در یک رابطه متقابل قرار می‌دهد که قدرت چانه‌زنی طرفین مشخص کننده سود بیشتر برای آنها است. عناصر تعیین‌کننده قدرت چانه‌زنی طرفین عبارتند از: خصوصیات کشور میزبان، خصوصیات سرمایه‌گذاری و تغییرات محیط اقتصادی بین‌المللی. مثلاً کشورهای دارای دستگاه‌های اداری وسیع و پیچیده و سالم برای چانه‌زنی در زمینه‌های مساوی با مذاکره‌کنندگان شرکت‌های فراملی در وضعیت بهتر قرار می‌گیرند، یا موازنه قدرت چانه‌زنی میان کشورها و شرکت‌ها می‌تواند نسبت به زمان، به علت تغییر در شرایط اقتصاد بین‌المللی تغییر کند (لارسون و اسکیدمور ۱۳۸۳: ۳۰۰-۲۹۷). بطور مثال، دولت کره سعی کرد در چانه‌زنی با

شرکت های خارجی حداکثر ۵۰٪ مالکیت سهام را برای آنها تعیین کند و این شرکت ها را ملزم به سرمایه گذاری مشترک با شرکت های کره ای وادار نماید و استثنا را فقط در مورد مناطق پردازش صادرات قایل می شد. دولت در صدور اجازه سرمایه گذاری خارجی نیز بسیار سخت گیری می کرد و بویژه به دنبال شرکت هایی بود که بتوانند انتقال تکنولوژی را تا اندازه ای تسهیل کنند (صفر، ۱۳۸۹: ۲۷۶-۲۷۷).

کشورهای در حال توسعه سازوکارهایی خاص را برای معامله با شرکت های فراملی به شکل اتحادیه های سه جانبه بین دولت میزبان، شرکت های فراملی و عناصر برون گرایی بورژوازی محلی نهادینه کرده اند. گروه های بورژوازی کمپرادور که خود را در کل با منافع خارجیان و بویژه منافع شرکت های فراملی منطبق می سازند؛ نقش اساسی در تحلیل اتحادیه های سه جانبه دارند. البته باید گفت که ائتلاف حاکم از بخشهای صنعتی وابسته به خارج تشکیل می شود. این بخش ها معمولاً از حکومت و همچنین صاحبان منافع صنعتی کشور سرمایه داری مادر بهره مند می شوند (Gilespe, 1984).

این دولت ها جهت احاطه کامل بر امر توسعه در روابط خود با شرکت های فراملی سیاستگذاری های عمومی ذیل دنبال می شود: ارتقای بخش های صادرکننده، تدوین سیاستگذاری های مالی و بودجه ای محافظه کارانه اقتصادی، بی توجهی به توده های مردمی، کاهش و قطع کمکهای دولتی، تحریک احساسات ملی گرایانه و یا برعکس سرکوبگرایی ملت برای حفظ و تداوم سیاست های حکومت، دخالت و نفوذ دولت در کنترل اقتصاد، اشاعه استقرار خارجی، گسترش سرمایه گذاری های خارجی و توجه به امنیت ملی از دیدگاه ائتلاف (سیف زاده، ۱۳۷۵: ۲۳۵). مثلاً دولتی که هدایت روابط صنعتی حکومت و جهت دهی به دگرگونی ساختاری اقتصاد ژاپن بعد از جنگ را برعهده گرفت، نمونه بارز چنین تعامل و اتحادی است. وزیر صنایع و بازرگانی قدرتمند ژاپن شرکت های فراملی را برای انتقال سرمایه و کارگران از صنایع راکد نظیر ذغال سنگ و منسوجات به صنایع دارای رشد بالقوه زیاد مانند فولاد، پتروشیمی و خودروسازی و بیوتکنولوژی تشویق کرده بود. در عین حال، وزیر دارائی همه جوانب روابط اقتصادی خارجی شامل واردات کالاها و تکنولوژی خارجی دستیابی به مبادله خارجی و سرمایه گذاری مستقیم و غیرمستقیم را تحت کنترل خود گرفت (Noble, 1989: 53). همچنین کشورهایی نظیر چین و هند هم که به عنوان کشورهای موفق در عصر جهانی پدید آمده اند و بالاترین تعرفه گمرکی را دارند سعی کرده اند تا از صادرات حمایت کنند و دولت دخالت اساسی در اقتصاد کشورشان دارند (Wade, 2003: 18-46).

البته باید گفت که تمام دولت های توسعه گرا در این کشورها یکسان عمل نمی کنند، بلکه نقش هایی که دولت به عهده می گیرد در کشورهای مختلف با توجه به سطح رشد و توسعه

اقتصادی و کمیت و کیفیت پیوند هر کشور با اقتصاد جهانی متفاوت بنظر می‌رسد. دولت‌هایی که در حاشیه‌ای‌ترین کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین مهم هستند بازیگران فعال اقتصادی هستند که به الگوهایی متفاوت از مداخله دولت مبادرت می‌ورزند. نقش اقتصادی دولت در بعضی کشورهای در حال توسعه همراه با دگرگونی صنعتی سریع و عدالت تقویت یافته است. به طور مثال، شیلی که بعد از سال ۱۹۹۰ با استفاده از حمایت‌های همه جانبه از صادرات و استفاده از نرخ سود بانکی دست زد، بدنبال کاهش فقر گام برداشت و نظام اداری شیلی برخلاف اکثر کشورهای در حال توسعه سالمتر مانده است (Angel&Graham 1995:189-219). در دیگر موارد، در صورتی که مسیری مناسب و مشخص برای توسعه اقتصادی وجود نداشته باشد و دولت از ثبات سیاسی به منظور اتخاذ سیاست‌های تشویق، تامین و تثبیت امنیت سرمایه‌گذاری برخوردار نباشد؛ فعالیت سرمایه‌گذاران عدم توازن را در اقتصاد ملی تشدید کرده و شرکت‌ها ثروت‌های ملی را به سمت خارج از کشور گسیل می‌دارند که در نهایت سبب وابستگی اقتصادی به خارج می‌شود و حکومت‌ها و بوروکرات‌ها هم منابع اقتصادی جوامع خودشان را غارت کرده، در رشد اقتصادی کوتاهی کرده و انتقال ثروت را در دستان الیت‌های غیرمولد تسهیل می‌نمایند (تیموری، ۱۳۸۶: ۶). در مقابل، یکی از نقش‌هایی که دولت‌ها در عصر جهانی شدن اقتصاد به عهده می‌گیرند؛ فراهم کردن زمینه‌ی مناسب از نظر خارجی برای سرمایه‌گذاری و تجارت است. در یک اقتصاد جهانی شده، شکست دولت نمی‌تواند به معنای کنار کشیدن دولت از اقتصاد و اتکای محض بر موقعیت بازارها باشد. در این شرایط، دولت و بازار هر دو نقش کلیدی خواهند داشت و کارکرد مناسب و درست بازار، نیازمند حمایت و راهبری درست دولت است (Khor, 2000:104). وجود دولت کارآمد برای فراهم آوردن کالاهای خدماتی (مقررات و نمادهایی) که به بازار اجازه رشد و شکوفایی دهد و مردم را به سوی زندگی سالم‌تر و سعادت‌مندتر سوق دهد، حیاتی تلقی می‌شود. بدون وجود چنین دولتی، توسعه پایدار چه در زمینه‌های اقتصادی و چه در زمینه‌های اجتماعی غیرممکن است. برای بهبود رفاه مردم، قابلیت‌های دولت (توانایی انجام و تشویق کارآی فعالیت‌های جمعی) باید افزایش یابد.

از نظر سیاست خارجی دولت‌های توسعه‌گرا در کشورهای در حال توسعه حائز ویژگی و نقشی خاص در سیاست خارجی هستند که از این منظر به منزله پلی ارتباطی با جهان سرمایه و تکنولوژی عمل می‌نمایند. دولت توسعه‌گرا موظف است در راهبرد توسعه کشور، با طراحی و اجرای سیاست‌های مناسب بستر لازم را برای بهره‌وری و استفاده از عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم سازد. در این راستا، می‌توان نتیجه گرفت که راهبرد کلان علمی در حوزه روابط خارجی منطبق با واقعیات کشور و جهان می‌تواند چارچوبی مناسب را برای استفاده از

عوامل تولید دیگر کشورها و معرفی و ارایه تولیدات کشور به دیگر کشورها بوجود آورد (بهکیش، ۱۳۸۰: ۲۸۲). در این مورد می‌توان کشور ترکیه را مثال زد با توجه به ویژگی‌های دولت ترکیه در عرصه سیاست خارجی من جمله: اقتصاد سیاست خارجی فعال، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، فعال در نهادهای بین‌المللی اقتصادی، جذب کمک‌های خارجی، استفاده از اهرم‌های سیاسی و فرهنگی برای مذاکره و چانه‌زنی‌های اقتصادی و ویژگی‌های نهادی چون: دولت اقتدارگرای مدرن، استقلال دولت، سیستم چندحزبی، کنترل دولت بر جامعه سیاسی، اعتقاد رهبری به رشد اقتصادی، تمرکز و نفوذ شدید اقتدار عمومی، کیفیت مناسب بوروکراسی اقتصادی، پیوند دولت با گروه‌های اقتصادی خارجی و روابط سیاسی با قدرت‌های بزرگ اقتصادی، ما شاهد حضور بیش از ۴۰۰۰ واحد از شرکت‌های فراملی در ترکیه و سرمایه‌گذاری‌های هنگفت این شرکت‌ها در این کشور هستیم و این نشان‌دهنده‌ی موفقیت این دولت در تعامل با جهان سرمایه‌داری است (خور، ۱۳۸۳: ۹۰).

در حال حاضر، بسیاری از کشورها بر اهمیت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی شرکت‌های فراملی تأکید کرده و تمام تلاش خود را برای جذب آنها به کار می‌گیرند. در این ارتباط، دولت میزبان شرایط و اقدامات ذیل را می‌تواند انجام دهد: ۱- تنظیم مقررات ورود و تأسیس شرکت‌های فراملی؛ ۲- سیاست‌های حمایت از شرکت‌های محلی و اقتصاد داخلی: دولت‌های توسعه‌گرا همواره با اقداماتی چون معافیت مالیاتی برای شرکت‌های داخلی یا اعطای تسهیلات و امتیازات ویژه از آنها در برابر شرکت‌های خارجی محافظت می‌کنند؛ ۳- معیارها و موازین مدیریت تراز پرداخت‌ها: دولت‌های توسعه‌گرا معیارها و موازین چندینی را در مدیریت تراز پرداخت‌ها به کار می‌گیرند که عبارتند از: افزایش درآمدهای صادراتی بعنوان برآیند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، کاهش واردات سرمایه‌کالاهای واسطه‌ای بوسیله شرکت‌های خارجی و تشویق استفاده از تولیدات و محصولات داخلی، کاهش میزان سودهای خارجی از طریق وادار کردن شرکت‌های خارجی به سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت‌های داخلی و الزام و تشویق شرکت‌های خارجی به این که بخشی از سود حاصل از سرمایه‌گذاری در کشور میزبان را مجدداً در آن کشور سرمایه‌گذاری کنند (خور، ۱۳۸۳: ۹۱-۸۹).

تمامی دولت‌های توسعه‌ای، مجموعه دستگاه‌هایی را بنا نهاده‌اند که آنها را قادر می‌کنند از سرمایه‌گذاری و بویژه سرمایه‌گذاری شرکت‌های فراملی برای اهداف توسعه‌ای خود استفاده نمایند. از جمله این دولت‌ها: بوتسوانا، کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، چین، اندونزی، تایلند و مالزی است (لفت و بیچ، ۱۳۸۴: ۲۱۵). دولت سنگاپور از لحظه استقلال در سال ۱۹۶۵ به این نتیجه رسید که کشور کوچک و فقیر زده شان تنها در صورتی می‌تواند به شکوفایی برسد که خود را سکوی صادرات شرکت‌ها چندملیتی مطرح کند. در این میان، دولت با ایجاد انگیزه

لازم برای جذب سرمایه های خارجی و توسل به سرمایه گذاران از طریق ایجاد هیات توسعه اقتصادی EBD برنامه ریزی راهبردی را با جهت گیری آتی اقتصاد بین الملل انجام داد. شرایط تجاری مناسب از جمله نیروی کار ارزان و تحصیل کرده، قوانین اجتماعی طرفدار تجارت، زیرساخت عالی حمل و نقل و ارتباطات و عرضه زمین های صنعتی کاملاً مجهز از جمله وجود کارخانه های کلید در دست به همراه سیاست مالی باثبات و ثبات سیاسی، محیطی را فراهم کرد که تولیدات سنگاپور بتدریج به تولید صنعتی و خدمات پیشرفته برون مرزی گرایش یافت. (صفار، ۱۳۸۹: ۲۷۵)

تکامل و تغییر این ساختار مرهون دو ویژگی اساسی دولت توسعه گرا در دو کشور بود: ۱- نقش دولت در مرکز ساختار که دولت با کنترل اعتبارات سیستم بانکی، زیرساخت های لازم را برای توسعه صنعتی فراهم کرد و با برنامه اصلاحات اقتصادی و مالی کنترل های تجاری را حذف، صادرات را تشویق و راهبردی برای جذب سرمایه گذاری های خارجی تدوین کرد؛ ۲- ایجاد ساختاری شبکه ای متشکل از روابط بین شرکت ها، روابط شرکت ها و دولت ها، روابط شرکت ها و بازار جهانی از طریق شرکت های تجارتي واسطه های تجاری بوجود آورد (صفار، ۱۳۸۹: ۲۷۹-۲۷۷).

ویژگی مشترک که می توان برای دولت های توسعه گرای شرق آسیا دید انطباق پذیری و انعطاف پذیری شرکت ها و سیاست ها در برابر تقاضای بازار و شرایط جهانی آن بوده است. در اکثر این کشورها، آنها فرآیند توسعه خود را با شرایط ناپایدار آغاز کردند؛ بنحویکه بخش عمده جامعه باید سرکوب و دوباره یکپارچه می شد تا حداقل نظم لازم را برای رشد اقتصادی فراهم شود، ولی هیچگاه این شرایط نامتلاطم داخلی به عرضه های خارجی وارد نشد. توسعه اقتصادی خود را با تنش های اجتماعی وفق می داد و سرانجام رشد اقتصادی توانست توزیع مجدد ثروت را با آزادسازی دموکراتیک همراه سازد (صفار، ۱۳۸۹: ۲۹۹-۲۸۵).

مطالعات تاریخی نشان می دهد قبل از اینکه سرمایه های خارجی و ملی مهم تلقی شود و یا طبقات مسلط قبلی از میان برود و کاهش یابند؛ قدرت و استقلال نسبی دولت های توسعه ای شکل گرفته و تثبیت شده بودند. این موضوع بویژه در مورد چین که از سال ۱۹۷۹ در مسیر دولت توسعه ای قرار گرفته کاملاً واضح است. اهمیت تثبیت و تحکیم قدرت و اقتدار دولت قبل از اهمیت یافتن سرمایه خارجی و ملی، به میزان بسیار زیاد موجب تقویت توانمندی ها و ظرفیت های دولت های توسعه ای در مقایسه با منافع اقتصادی بخش خصوصی داخلی یا خارجی شده است. این امر دولت های توسعه ای را قادر می سازد در مقایسه با سرمایه های داخلی و خارجی نقشی مؤثرتر در توسعه داشته باشند. همچنین عامل اصلی تحول و رشد سریع کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا دولت توسعه ای است نه جهانی شدن سرمایه و

اقتصاد، آنها بویژه تاکید می‌کنند که دولت‌های کشورهای در حال توسعه به هیچ عنوان قربانیان دست و پا بسته روند جهانی شدن اقتصاد بازار و شرکت‌های چندملیتی نیستند (Stabbs and Underhill, 2000). از این نظر، وجود دولت توسعه‌گرا در کشورهای در حال توسعه می‌تواند با آنچه در بیان ساز کارهای آنها با شرکت‌های چند ملیتی اشاره کردیم از توانایی این شرکت‌ها در راستای اعمال خودسرانه‌ای جلوگیری کند که بطور مستقیم و غیرمستقیم با رشد و توسعه اقتصادی درکشورشان منافات دارد. با تشویق این شرکت‌ها در سرمایه‌گذاری در صنایع سودآور و همکاری با سرمایه‌گذاران داخلی با موفقیت در جذب این شرکت‌ها آنها را در جهت رشد و توسعه کشورشان سوق دهند.

نتیجه

در این مقاله توانستیم ماهیت شرکت‌های فراملی (چندملیتی)، جایگاه آنها در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، نقش و تأثیرگذاری آنها در فرایند جهانی شدن و تحول در مفهوم دیپلماسی و چگونگی ورود شرکت‌های فراملی به کشورهای در حال توسعه، ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا، مفهوم توسعه و شاخص‌های آن و نحوه تأثیرگذاری این شرکت‌ها بر دولت‌ها را در رسیدن به توسعه بررسی کنیم.

شرکت‌های فراملی ذاتاً دارای ماهیت اقتصادی هستند؛ ولی بدلیل اینکه بیشترین تعاملشان با دولت‌های ملی است، از حالت صرف اقتصادی خارج و ماهیت سیاسی نیز به خودشان می‌گیرند. این شرکت‌ها بنابه گفته‌ی سوزان استرنج تحول مفهومی عظیم را در دیپلماسی بوجود آورده‌اند. زیرا با گسترش این شرکت‌ها، نوع دیگری از دیپلماسی یعنی دیپلماسی شرکت‌های فراملی با دولت‌ها و شرکت‌ها با یکدیگر بوجود آمده، که حتی کاربرد بسیار زیادتر از جنبه‌ی قدیمی آن پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر، امروز شرکت‌های فراملی بدلیل ویژگی‌هایی از جمله فراملی بودن، سیاسی و اقتصادی بودن (توآمان) و محدود به سرزمین خاص نبودن، در چارچوب اقتصاد سیاسی بین‌الملل قرار می‌گیرند. در ادامه پس از بررسی اقتصاد سیاسی شرکت‌های فراملی، ورود آنها را به کشورهای در حال توسعه بررسی کردیم و نشان دادیم که ورود این شرکت‌ها خود به خود موجب توسعه در این کشورها نمی‌شود. (دیدگاه مخالفان سرمایه‌گذاری شرکت‌های فراملی در کشورهای در حال توسعه مؤید مطلب بالاست)؛ بلکه آنچه که موجب توسعه در این کشورها می‌شود، نظام سیاسی است که در آنها حاکم است. نظام سیاسی که می‌تواند ورود این شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری آنها را هدایت و به سمت توسعه پیش‌برد نظامی است که از ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا برخوردار باشد. این نوع دولت که بنا به گفته لفت ویچ دارای چهار ویژگی بارز نخبگان توسعه‌گرا، استقلال نسبی

دولت، جامعه مدنی ضعیف و تثبیت واقعی قدرت است که با نحوه تعامل با شرکت های فراملی و هدایت آنها به سمت صنایع سودآور و همچنین عناصر برون‌گرای محلی (بورروازی کمپرادور) می‌تواند باعث توسعه و تسریع روند آن شود. البته هدایت سرمایه شرکت‌های فراملی و نحوه تعامل با این شرکت‌ها و بورروازی وابسته خارجی معمولاً متأثر از میزان اقتدار عمومی دولت، سرکوب نارضایتی‌ها و چگونگی رام کردن نیروهای مخالف داخلی و سوق دادن آنها به نفع اقتصاد ملی است. بنابراین، می‌توان گفت که توسعه در این کشورها به موازات ورود شرکت‌های فراملی مستلزم وجود دولتی مقتدر است که بتواند جریان سرمایه‌گذاری این شرکت‌ها را به صنایعی هدایت کند که باعث توسعه در این کشورها شود.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آکسفورد، باری (۱۳۷۸) نظام جهانی، اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. ازکیا، مصطفی (۱۳۷۷) جامعه‌شناسی توسعه، تهران، نشر کلمه.
۳. استرنج، سوزان (۱۳۷۹)، "جهانی شدن، فرسایش اقتدارکشور و تحول اقتصاد جهانی"، ترجمه احمدصادقی، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۲، تابستان.
۴. الهی، همایون (۱۳۸۲) کارتل‌های چندملیتی و توسعه نیافتگی، تهران: نشر قومس.
۵. امام زاده، پرویز (۱۳۷۹)، "پدیده جهانی شدن و آثار آن در حیات سیاسی-اجتماعی کشورهای در حال توسعه"، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۲، تابستان.
۶. بهکیش، محمدمهدی (۱۳۸۰) اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن، تهران: نشرنی.
۷. پلان، رونن (۱۳۸۶) اقتصاد سیاسی جهانی، مترجمین دکتر حسین پوراحمدی و ایوب کریمی، تهران، نشر مهاجر.
۸. تائب، سعید (۱۳۷۹)، "جهانی شدن اقتصاد و شرکت های چند ملیتی"، مجله سیاست خارجی، شماره ۲، تابستان.
۹. تقوی، مهدی (۱۳۷۹) اقتصاد سیاسی بین الملل، تهران، پژوهشکده امور اقتصادی.
۱۰. تیموری، هادی (۱۳۸۶) ماهنامه علمی و آموزشی تدبیر "جریان سرمایه‌گذاری خارجی در کشور های توسعه نیافته" شماره ۱۷۹، فروردین.
۱۱. حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۶)، "اقتصاد سیاسی بین الملل: ریشه‌ها و روندها"، فصلنامه رهیافت های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۰، تابستان.
۱۲. حقیقی، ایمان (۱۳۸۵) "فراز و نشیب‌ها در نظریات اقتصاد توسعه"، مجله راهبرد، سال دوم، شماره پنجم.
۱۳. خور، مارتین (۱۳۸۳) جهانی شدن و جنوب، ترجمه احمدساعی، تهران: نشر قومس.
۱۴. زاهدی، محمدجواد (۱۳۸۲) توسعه و نابرابری، تهران، مازیار.
۱۵. ساعی، احمد (۱۳۸۰) مسائل سیاسی-اقتصادی جهان سوم، تهران: انتشارات سمت.
۱۶. سیف زاده، سیدحسین (۱۳۷۵) نظریه های مختلف درباره راههای گوناگون نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران: نشر قومس.
۱۷. صفار، محمد هاشم (۱۳۸۹)، نقش دولت در توسعه اقتصادی، هزار سوم، جلد سوم، تهران: بارش.
۱۸. طالقانی، غلام رضا (۱۳۷۵)، "جایگاه توسعه و اهداف و مفاهیم آن در جهان سوم"، مجله دانش مدیریت، شماره ۱۲، بهار.

۱۹. طلایی، محسن (۱۳۷۹)، "سازمان تجارت جهانی و پیامدهای سیاسی جهانی شدن اقتصاد"، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۲، پاییز.
۲۰. کاظمی، بابک (۱۳۸۴)، "نقدی بر شرکتهای چند ملیتی"، اقتصاد انرژی، شماره ۷۹-۸۰، بهمن و اسفند.
۲۱. کلمیسی، تئودور و جیمز ولف (۱۳۸۱)، "بازیگران جدید در نظام بین الملل"، ترجمه سید اکبر احمدی، مجله راهبرد، شماره ۲۴، تابستان.
۲۲. کیلی، ری و فیل مارفلیت (۱۳۸۰) جهانی شدن و جهان سوم، ترجمه حسن نورائی پیدخت و محمدعلی شیخ علیان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۲۳. لارسون، توماس و دیوید اسکیدمور (۱۳۸۳) اقتصاد سیاسی بین الملل (تلاش برای کسب قدرت و ثروت)، ترجمه احمدساعی و مهدی تقوی، تهران: نشر قومس.
۲۴. لفت ویچ، آدرین (۱۳۸۴) سیاست و توسعه در جهان سوم، ترجمه علیرضا خسروی و مهدی میرمحمدی، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

ب. خارجی:

1. Angell A and Graham C. (1995), "Can Social Sector Reform Make adjustment sustainable and equitable? Lessons from Chile and Venezuela, *journal of latin American studies*.
2. Axtaun, Ronaldo (1996) **Liberal Democracy into Twenty-First century**, Manchester university press.
3. Giles pie. K (1984) **The Tipartite Relationship**, New york: praeger.
4. Noble. G. W (1989) **The Japanese Industrial Policy Debate in S. Haggard and Chung-in Moon, Pacific Dynamics**, Boulder: Inha University and west view press.
5. Khor, Martin, (2000) Globalization and the South, Some Critical Issues, Malaysia: TWN.
6. O. Donnl, G (1979), **Modernization and Bureaucratic Autoritarianism: State Intervention in South American politics**, Brekeley: University of California Press.
7. Strange, Suzan (1994) **Political Economy and the changing global order**, by Richard Stubs and Geoffry Undrhill, New York: St, Martins.
8. Tooze, Roger (1979) **International political Economy in an Age of Globalization**, in John Baylis and Steve Smith, *The Globalization of World Politics*, Oxford University Press.
9. Stabbs, Richard and Geoffrey R. D. (2000), Underhill, *Political Economy and the Changing Global Order*, Oxford : Oxford University Press.
10. Wade, R (1994) **State Intervention in Outward-looking Development: Neoclassical Theory and Taivanese Practice**, G. white (ed).
11. Wade, R (2003). "the Disturbing Ris in Poverty and Inequality: Is It Au a Big Lie? in D. Hell and M. Keonig Archibugi, *Taming Globalization; Frontiers of Governance* (eds). (Cambridge: polity press).

از این نویسندگان تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"بررسی عملکرد شورای امنیت در حل بحران بوسنی و هرزگوین"، سال ۷۶، شماره ۳۶؛ "راهبردهای توسعه پایدار در سازمان ملل متحد"، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ "کارنامه کمیسیون حقوق بشر درباره ایران (پس از پیروزی انقلاب اسلامی) شماره ۶۰، تابستان ۸۲؛ "سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ هشت ساله (با نگاهی به جایگاه جامعه اروپایی در این سیاست)"، سال ۸۵، شماره ۷۳؛ "جایگاه اتحادیه اروپایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره سازندگی"، دوره ۳۷، شماره ۳، سال ۸۶؛ "چشم انداز فقر در عصر جهانی شدن"، دوره ۳۸، شماره ۲، سال ۸۷؛ "سازه انگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل"، دوره ۳۹، شماره ۱، سال ۸۸؛ "سازمانهای منطقه‌ای و دموکراتیزاسیون، شماره ۳، سال ۸۸؛ "تأملی بر سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا (با نگاهی به سیاست آمریکا در قبال ایران)"، شماره ۱، سال ۸۹؛ "روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی؛ چالش‌های بنیادین و امکانات پیش رو"، شماره ۳، سال ۸۹.